

متن پرسش

استاد عزیز با سلام: آیا در جواب سوال ۲۴۰۳۴ می توان طبق نظر ابن سینا اینگونه گفت: Me Sd:

برای بیان چگونگی پیدایش تجربیات، یعنی گزاره‌های مربوط به عالم محسوس ابتدا باید بین سه گونه تفحص جزئیات محسوس تمیز دهیم، زیرا در حوزه تجربیات، نخست با جزئیات سروکار داریم و علمی که در این حوزه به دست می‌آید به هر حال حاصل تفحص و جستجو در آنهاست. ابن سینا تفحص در جزئیات و رسیدن به علم از این طریق را به پیروی ارسطو، استقراً می‌نامد. استقراً ممکن است به یکی از سه صورت زیر صورت بگیرد: اول، تعداد جزئیات مورد بررسی متناهی و معدود، و بنابراین بررسی یکایک و همه آنها ممکن باشد. اینگونه استقراً، که استقرای تام نامیده می‌شود، در صورتی که قضایای جزئی آن یقینی باشند، تولید معرفت یقینی می‌کند. زیرا استقرای تام درحقیقت قیاس، یعنی قیاس شرطی موسوم به قیاس مقسم، است. از این‌رو، حکم این استقراً حکم قسمی از برهان است که پس از این بررسی خواهیم کرد. دوم، در صورتی که تعداد جزئیات مورد بررسی متناهی باشد اما به اندازه‌ای زیاد باشد که تفحص یکایک آنها ممکن نباشد، استقرای تام صورت نمی‌پذیرد بلکه در اینگونه موارد همیشه استقراً ناقص خواهد بود. در این مورد تحصیل علم یقینی ممکن نخواهد بود مگر آنکه تفحص جزئیات به شیوه‌ای انجام بگیرد که ابن سینا آن را استقرای ذاتی می‌نامد. استقرای ذاتی برخلاف تصور بعضی کسان استقرای تام نیست، بلکه استقرای ناقصی است که شرایط معینی دارد. استقرای ذاتی همان است که به عقیده ابن سینا گزاره‌های مربوط به حوزه علوم طبیعی را تولید می‌کند، و او معتقد است که چنین استقرائی چون تولید معرفت یقینی می‌کند، غیر از استقرای ناقص است که از تولید چنان معرفتی عاجز است و به همین علت برای تمیز بین این دو، اولی را تجربه می‌نامد و آن را غیر از استقرای معروف، یعنی استقرای شمارشی که صورت سوم استقراست، معرفی می‌کند. ابن سینا این سه نوع استقراً را در یک جمله چنین مطرح می‌کند که «استقراً یا تمام افراد را استیفا می‌کند، یا فقط ظن غالب تولید می‌کند، ولی تجربه چنین نیست.» زمینه‌ای که این جمله در آن می‌آید این پرسش اصلی را مطرح می‌کند که «ممکن است کسی بگوید چرا تجربه می‌تواند برای انسان این علم را که سقومونیا مُسهل صفراست بگونه‌ای تولید کند که غیر از تولید استقراست؟» سپس او بعد از آن جمله می‌نویسد که «سپس ممکن است او شک کند و بگوید: چرا تجربه درباره اشیا حکم یقینی تولید می‌کند؟» ابن سینا برای حل مسئله، و در پاسخ به پرسش اخیر، نخست در فصل هشتم مقاله اول برهان شفا بطور مفصل توضیح می‌دهد که علم یقینی درباره آنچه علت دارد صرفاً از راه دانستن آن علت تحصیل می‌شود. زیرا علم به ضرورت حمل دائم محمولی معین بر موضوعی معین یا ضرورت سلب دائم

محمولی معین از آن یا ضرورت حمل موقت یا سلب موقت آن از موضوع فقط زمانی یقینی است که شخص نه تنها باید از نسبت بین آن دو آگاه باشد، بلکه باید این را نیز بداند که چرا نسبت بین آن دو غیر از آنچه هست نمی‌تواند باشد؛ به تعبیر دیگر علم یقینی مستلزم آگاهی از سبب نسبت ضرورت بین موضوع و محمول مورد بحث است. با توجه به این اصل، معلوم می‌شود که وجه تولید معرفت یقینی توسط تجربه، این است که در آن برخلاف استقرار علت موضوع مورد نظر تحصیل می‌شود. این امر صرفاً البته ناشی از تکرار و کثرت مشاهدات نیست، بلکه به سبب همراهی تجربه با قیاسی است که اصطلاحاً قیاس خفی نامیده می‌شود. تحقق این قیاس بدین صورت است که وقتی بطور مثال بر سبیل تکرار کثیر مشاهده می‌شود که سقومونیا مُسهل صفر است معلوم می‌شود که این امر اتفاقی نیست، زیرا آنچه اتفاقی است نمی‌تواند دائمی یا اکثری الوقوع باشد. این سخن ابن سینا که «آنچه اتفاقی است نه دائمی است نه اکثری»، یکی از اصول علم‌شناسی ارسطوست که به قاعده اتفاقی مشهور است. ارسطو در فصل ۳۰ مقاله اول تحلیلات ثانوی می‌نویسد: «آنچه اتفاقی است نه ضروری است نه اکثری، بلکه به شیوه‌ای متفاوت با این دو پدید می‌آید.» برحسب تفسیر ابن سینا از این سخن ارسطو، که آن را بدون هرگونه شرط اضافی از ارسطو می‌پذیرد، علت طبیعی، دائماً و بطور ضروری معلول معینی دارد به شرطی که مانع و مزاحمتی بر سر راه سببیت آن نباشد، اما اگر مانع و مزاحمتی راه سببیت آن را ببندد، آن معلول معین، نه بصورت دائم و ضروری، بلکه بصورت اکثری پدید خواهد آمد. بنابراین، «فرق بین دائم و اکثری این است که دائم معارض ندارد ولی اکثری معارض دارد؛ پس اکثری به شرط دفع موانع و رفع معارض واجب و دائم خواهد بود.» ابن سینا در ادامه بحث می‌گوید که این مطلب درباره علل طبیعی روشن و آشکار است. به این ترتیب، امر اتفاقی باید اقلی باشد، به این معنی که به نحو اکثری یا دائمی از علت معین پدید نیاید؛ و مقصود از علت معین، علتی است که صلاحیت دارد آن معلول را پدید آورد. پس اتفاقی، معلولی است که از علت معینی بالضرورة پدید می‌آید، اما همین رابطه علی/معلولی که با نظر به خودش و با قطع نظر از چیزهای دیگر اکثری و بلکه دائمی و ضروری است هرگاه نسبت به کل طبیعت سنجیده شود اقلی است. ابن سینا بر آن است که متأخرین سخن ارسطو را بد فهمیده‌اند و تصور کرده‌اند امر اتفاقی آن است که از علت خود بطور اقلی پدید آید؛ درحالی که سخن ارسطو به معنای این است که حتی امر اتفاقی نیز از علت خود بطور اکثری یا دائمی و ضروری پدید می‌آید. مثالی که ابن سینا در این باره می‌آورد به اندازه کافی روشن‌گر است: ماده‌ای که دست جنین از آن ساخته می‌شود هرگاه در اثر علت معینی بیش از اندازه لازم برای پیدایش پنج انگشت باشد و در عین حال برای پذیرفتن صورتی که ماده مستحق آن است استعداد تام داشته باشد جنین دارای انگشت زایدی خواهد شد. این پدیده، هرگاه نسبت به علت آن نگریسته شود، واقعیتی است اکثری و دائمی و ضروری، اما در کل طبیعت، یعنی در فرایند پیدایش انسان‌ها امری است اقلی. پس اگر علتی صلاحیت پدید آوردن معلولی را نداشته باشد، همراهی آن دو هرچند اقلی است، در معنای مورد نظر در اینجا اتفاقی نیست. مثلاً اگر نشستن کسی با کسوف همزمان باشد، نمی‌گویند

نشستن او علت کسوف است، زیرا هرچند این پدیده و همراهی اقلی است، نشستن صلاحیت ندارد
علت کسوف تلقی شود؛ و «بطور کلی اگر چیزی این شأن را نداشته باشد که به چیزی منتهی شود،
نمی‌تواند سبب اتفاقی آن باشد.» پس سبب اتفاقی آن، علتی است که معلول معینی بطور اقلی، یعنی
غیردائم و غیراکثری، از او پدید آید. به تعبیر دیگر، اقلی آن است که هرگاه نسبت به سبب فاعلی‌اش
سنجیده شود اقلی باشد. چنانکه ملاحظه می‌شود ابن سینا در اینجا اتفاق را برحسب علت فاعلی
تیین می‌کند، و اتفاق در این معنی در مقابل علت و سبب ذاتی قرار دارد، یعنی سببی که معلول آن
دائمی یا اکثری است. بنابراین معنایی که مرحوم شهید سیدمحمد باقر صدر از اتفاق در قاعده اتفاقی
به دست می‌دهد با معنایی که ابن سینا از آن اراده می‌کند کاملاً متفاوت است. او اتفاق را به معنی
صدفه می‌گیرد و آن را در مقابل لزوم قرار می‌دهد، و سپس با تقسیم لزوم به لزوم منطقی و واقعی، و با
تقسیم صدفه به صدفه مطلق و نسبی، صدفه نسبی را به اقتران تصادفی دو پدیده دارای علل معین
تفسیر می‌کند و می‌گوید که این برخلاف صدفه مطلق، که به معنی پیدایش چیزی بدون لزوم منطقی
یا واقعی یعنی پیدایش بدون سبب است، با اصل علیت تعارض ندارد. نتیجه‌ای که ایشان از این
بحث می‌گیرند این است که مقصود از قاعده اتفاقی این است که «صدفه نسبی به استمرار تکرار
نمی‌شود» و بنابراین هر آن دو چیز که اقتران مکرر آنها با یکدیگر از خلال استقرار معلوم گردد قهراً
براساس آن قاعده علت و معلول یکدیگرند، زیرا اگر اقتران‌شان حاصل صدفه نسبی بود تکرار نمی‌شد.
برای ابطال این دیدگاه که حاصل قاعده اتفاقی این است که هرگاه اقتران و همراهی مکرر دو چیز در
فرایند استقرار معلوم گردد نشان این است که آن دو علت و معلول یکدیگرند کافی است عبارتی از
الهیات شفا را بخوانیم که ابن سینا در آن می‌گوید: و لیس اذا توافی شیئان، و جب ان یکون احدهما
سبباً للأخر. و الاقناع الذی یقع للنفس لکثرة ما یورده الحس و التجربة فغیر متأكد، علی ما علمت، الا
بمعرفة أن الامور التی هی موجودة فی الاکثر هی طبیعیة أو اختیارية؛ و هذا فی الحقیقة مُستندٌ الی
اثبات العلل و الاقرار بوجود العلل و الاسباب؛ و هذا لیس بیئناً اولیاً، بل هو مشهور، و قد علمت الفرق
بینهما؛ و لیس اذا کان قریباً عند العقل من البین بنفسه أن للحادثات مبدءاً ما، یجب ان یکون بیئناً
بنفسه. در این عبارت به سه نکته اشاره شده است: از صرف اقتران دو چیز لازم نمی‌آید یکی علت
دیگری باشد؛ و این نکته‌ای است که تفسیر مرحوم سیدمحمدباقر صدر را باطل می‌کند، و اقناع حاصل
از حس و تجربه به خودی خود تولید معرفت یقینی نمی‌کند مگر اینکه علل و اسباب امور مورد نظر
تحصیل شود؛ و اینکه علت داشتن امور حادث بدیهی به نظر می‌رسد واقعاً به معنی بدیهی بودن آن
نیست، و میان بدیهی و مشهور فرق است. پس اصل علیت و به پیروی از آن قاعده اتفاقی را از نظر
ابن سینا نه تنها نمی‌توان با صفت مبهم «قبلی» توصیف کرد بلکه برای تحصیل آنها باید استدلال عقلی
و برهانی آورد. بنابراین انتقادات و ایرادهای مرحوم سیدمحمدباقر صدر درباره این قاعده پذیرفتنی
نیست. اعمال قاعده اتفاقی بر داده‌های استقرائی به معنی جستجوی اسباب ذاتی است. کثرت و تکرار
مشاهدات را فقط باید از این جنبه در نظر گرفت، وگرنه اگر وضع معرفت‌شناختی انسان بگونه‌ای بود

که در یک مشاهده می‌توانست به علت پدیده مورد نظر دست بیابد، تکرار مشاهدات و کثرت آنها وجهی نداشت. به تعبیر دیگر، علم تجربی و یقین حاصل از آن، به‌هیچ وجه صرفاً حاصل تکرار مشاهدات و کثرت آنها نیست و «تجربه تنها به سبب کثرت مشاهدات تولید علم نمی‌کند» تا اشکال شود که در واقع همه استدلال‌های متکی بر تجربه مبتنی بر شباهتی است که بین اشیای طبیعی کشف می‌کنیم، شباهتی که براساس آن ترغیب می‌شویم انتظار آثاری را داشته باشیم که شبیه آثاری باشند که از اینگونه اشیاء دیده‌ایم... از عللی که مشابه به نظر می‌رسند معلول‌های مشابه انتظار داریم. حاصل همه استنتاج‌های تجربی ما همین است. اما بدیهی است که اگر این استنتاج بر عقل مبتنی بود در اولین بار و در یک مورد [تجربه] به همان اندازه کامل می‌بود که پس از تجربه طولانی کامل می‌شود. بلکه تجربه برپایه کشف علت بالذات می‌تواند معرفت را تولید کند.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: فکر می‌کنم همه‌ی سخن در همان قیاس خفی بود که خدمتتان تحت عنوان «حکم الامثال فی ما یجوز و لا یجوز واحد» عرض شد. موفق باشید